بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۱۰۲: سه‌شنبه ۲۶ فروردین ۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم آقای صدر در بحث لا ضرر اشاره می‌کنند که دو تا فتوا از علما هست در بادئ الأمر تهافت بین این دو تا فتوا به نظر می‌رسد. از یک طرف علما فرمودند که اگر کسی عالم به غبن باشد، عالم به مغبونیتش در یک معامله‌ای باشد و با علم به غبن وارد آن معامله بشود، آن معامله لازم هست و لا ضرر در این مورد جاری نمی‌شود. برای همین علما فرمودند که اگر کسی خودش را عمداً جنب کند غسل از گردنش ساقط می‌شود و تیمم در حقش مشروع هست. بین این دو مسئله چه فرقی هست؟ اگر بحث اقدام مطرح است، اقدام در مسئلة اوّل باعث می‌شود که لا ضرر جریان پیدا نکند، در مسئلة دوم هم باید جریان لا ضرر را ازش جلوگیری کند، در نتیجه چون اقدام کرده باید غسل به گردنش واجب باشد. اگر اقدام مانع نیست، پس چه وجهی دارد که لا ضرر مسئلة اوّل را شامل نشود. این شبهه‌ای بود که مطرح شده بود. در جلسات قبل عرض کردم، ممکن است بگوییم اصلاً، اصل این شبهه چندان شبهة قوی‌ای نیست به دلیل این‌که نه به جهت اقدام بما هو اقدام. لفظ اقدام خیلی موضوعیت ندارد آن این است که ما بگوییم که در جایی که مقصود شخص چیزی باشد، عدم تحقق مقصود شخص لا ضرر نمی‌تواند عدم تحقق مقصود شخص را اثبات کند. و مقصود غیر از معلوم شخص است. چیزی که در بحث معاملة غبنی، در معاملة غبنی مغبون وقتی با علم به غبن وقتی داخل در معامله می‌شود یعنی به این معامله قصد کرده است، این معامله را قصد کرده، بنابراین، این معاملة غبنیه مقصود مغبون هست. ولی لزوم غسل در کسی که عمداً خودش را جنب می‌کند مقصود مجنب نیست. فرق بین این دو تا مسئله هست. البته این فرق را که می‌خواهیم بگذاریم دو جور می‌شود تحلیل کرد، یک جور این‌که اساساً آن چیزی که انسان قصد می‌کند لا ضرر آن را نمی‌گیرد، ولو بعداً از قصدش هم برگردد، کأنّ انصراف دارد نسبت به آن صورتی که از قصدش برگردد. این یک بیان. یک بیان دیگر این‌که بگوییم نه، ناظر به این نیست که اگر بعداً از قصدش برگردد، باید اینجوری بیان را، یعنی این بیانی که عرض کردیم باید این مکمل را ضمیمه‌اش بکنیم، چیزی که انسان قصد می‌کند ولو از قصدش برمی‌گردد لا ضرر به آن ناظر نیست. مقصودی که حدوثش مقصود انسان هست عدم بقائش را لا ضرر متکفل نمی‌شود، این‌که بخواهیم تقریب بکنیم. مؤید این مطلب یک روایاتی هست که در جواز احرام قبل از میقات در کتب فقها وارد شده، البته آن آقایان از زاویة دید دیگری به آن مسئله نگاه می‌کردند ولی ما در این بحث از این زاویه می‌خواهیم به آن نگاه کنیم، همچنان که حاج آقا هم یک موقعی اشاره می‌فرمودند. آن این است که در روایت هست که اگر کسی به گردن خودش گذاشته که،روایت صحیحة حلبی: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ شُكْراً أَنْ يُحْرِمَ مِنَ الْكُوفَةِ قَالَ فَلْيُحْرِمْ مِنَ الْكُوفَةِ وَ لْيَفِ لِلَّهِ بِمَا قَالَ.»

روایت ابی حمزه: «قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَنْ يُحْرِمَ مِنَ الْكُوفَةِ قَالَ يُحْرِمُ مِنَ الْكُوفَةِ.»

روایت: «سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ أَنَّ عَبْداً أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً أَوِ ابْتَلَاهُ بِبَلِيَّةٍ فَعَافَاهُ مِنْ تِلْكَ الْبَلِيَّةِ فَجَعَلَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يُحْرِمَ بِخُرَاسَانَ كَانَ عَلَيْهِ أَنْ يُتِمَّ.»

بحث‌های سندی دارد، بحث‌های سندی‌اش را خیلی نمی‌خواهم وارد بشوم، خیلی‌هایش را از جهت سندی اشکالی نمی‌کنیم.

اشارة اجمالی به بحث سندی‌اش بکنم. روایت اوّلی که اینجا هست سندش این هست: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ شُكْراً أَنْ يُحْرِمَ مِنَ الْكُوفَةِ» این روایت در حاشیه دارد: «فی نسخة علی هامش المخطوط و کأنّه ابن ابی شعبة لما فی المدّعا من هو قدس سره ۹:۲۶». ایشان می‌گوید در نسخه‌ای به جای الحلبی، علی هست کأنّه ابن ابی شعبه می‌خواهد بگوید کأنّه علی محرّف الحلبی است. حلبی هم همان علی بن حلبی معروف هست. ولی اینجا یک مشکلی هست، آن این است که مراد از این حلبی کی است؟ حمادی که حسین بن سعید از او نقل می‌کند حماد بن عیسی است. حماد بن عیسی از حلبی که معمولاً حماد از او نقل می‌کند عبید الله حلبی نقل نمی‌کند. این چجوری روایت را می‌خواهیم تصحیح کنیم. این را حالا ملاحظه بفرمایید.

یک احتمال هم اینجا هست که صحیحش علی باشد و مراد از علی، علی بن ابی حمزه باشد کما این‌که در ذهنم هست مرحوم صاحب منتقی در منتقی این مطلب را ترجیح داده که اینجا علی هست، به دلیل این‌که حماد قرار گرفته، علی و حلبی هم شبیه هم هست، علی به حلبی تعبیر شده و مراد از این علی، علی بن ابی حمزه است، همان علی بن ابی حمزه‌ای که در روایت دیگر بحث ما هم وارد شده. به هر حال اگر علی بن ابی حمزه، این روایت، روایت علی ابن ابی حمزه است اشکال واقفی بودن علی بن ابی حمزه مطرح می‌شود. آن جوابی که در اینگونه موارد داده شده است که روایت امثال. علی بن ابی حمزه راوی‌اش صفوان است. علی خالی هم اینجا راوی‌اش حماد است که مراد حماد بن عیسی هست. حماد بن عیسی و صفوان اینها بعد از وقف از علی بن ابی حمزه روایت نمی‌کنند. اینها قبل از وقف از علی بن ابی حمزه روایت کردند و با توجه به نقار و دشمنی که بین امامیه و واقفه بوده بزرگان امامیه مثل صفوان بن یحیی و حماد بن عیسی بعد از وقف از علی بن ابی حمزه که رأس واقفه بوده و با امام رضا درگیر بوده روایت نمی‌کردند، اینها خودش قرینه است برای این‌که این روایت قبل از وقف صورت گرفته و علی بن ابی حمزه قبل از وقف امامیه ثقه بوده. این یک مختصر بحث سندی در مورد این روایت.

روایت ابی بصیر هم یک سندش محمد بن حسن صفار عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبد الکریم عن سماعة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام هست. قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ أَنَّ. اینجا عبد الکریم، عبد الکریم بن عمرو الخثعمی است. عبد الکریم که واقفی بوده. احمد بن محمد بن ابی نصر از عبد الکریم بن عمرو خثمعی نقل کرده، عن سماعة عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله علیه السلام. اینها بحث‌هایی دارد، اجازه بدهید بحث این سند را بعداً عرض بکنم.

کلیت این بحث این هست که در این روایات می‌گوید کسی که به عهده گرفته احرام از کوفه یا احرام از خراسان را، انجام این عمل به عهده‌اش واجب هست. احرام از خراسان در آن زمان‌های قدیم، احرام از کوفه در آن زمان‌های قدیم، با انواع ضررها، با انواع حرج‌ها همراه بوده. با این حال در این روایت گفته با وجودی که حرجی و ضرری و امثال اینها هست باید این را انجام بدهد. ممکن است وجه این امر این باشد که لا حرج و همچنین لا ضرر، اینها ناظر به آن عملی را که خود مکلف به عهده گرفته نیست. هر چند بعد از این‌که به عهده گرفت ممکن است پشیمان شده باشد، ولی همین‌که حدوث عمل با قصد مکلف و با ارادة مکلف بوده است، همین مقدار کافی هست برای این‌که دیگر آن لا حرج و لا ضرر و امثال اینها این مورد را نگیرد.

ممکن است بگوییم که معاملة غبنیه، شخص مغبون که با علم به مغبونیت وارد معامله می‌شود یعنی وفای به معامله را به گردن خودش گرفته. آن التزام بر علیه خودش دارد. آن معاملة غبنیه را ملتزم شده. و همین التزام باعث می‌شود که ملزم باشد آن را انجام بدهد ولو بعداً پشیمان شده باشد و بخواهد معامله را به هم بزند، اینجا جای به هم زدن معامله نیست. اینجوری بخواهیم مطلب را توضیح بدهیم. این فرق دارد با بحث اجناب عمدی. اجناب عمدی اصلاً قصد حدوثی هم به آن ضرر غسلی نیست، ولو می‌داند، ولو طرف بداند که غسل بر مجنب واجب هست، با این حال آن چیزی که انگیزة این شخص هست برای این‌که وارد این کار بشود و این کار را انجام بدهد تحقق لزوم غسل نیست به خاطر انجام غسل این کار را انجام نمی‌دهد. به خاطر آن انگیزه‌هایی که بر اجناب هست، من الاستلذاذ و مثلا استیلاد، امثال اینها به خاطر لذتی که می‌خواهد ببرد، به خاطر بچه‌دار شدن مثلاً، و آن انگیزه‌های شخصی که در اجناب نفسی دارد، اینها باعث می‌شود که طرف خودش را وارد این کار بکند. بنابراین آن غسل ضرری مقصود نیست ولو حدوثاً، به خلاف مسئلة معاملة غبنیه که حدوثاً مقصود مکلّف هست. ما به این سبک بحث را دنبال کرده بودیم.

مرحوم آقای صدر بحث را به یک شکل دیگری دنبال کردند که بحث را، همان بحث اقدام را مطرح کردند و فرمود که ولو اینجا در هر دو مسئله اقدام وجود دارد ولی اقدام در مسئلة معاملة غبنیه باعث نمی‌شود که بشود معامله را مکلف به هم بزند، در مسئلة معاملة غبنیه به جهت اقدام دیگر نمی‌تواند معامله را به هم بزند ولی در مسئلة اجناب عمدی مطلب چنین نیست. ببینیم بیان مرحوم آقای صدر چی است. مرحوم آقای صدر رحمت الله علیه بحث را اینجوری مطرح می‌فرمایند. می‌فرمایند که این‌که در قاعدة لا ضرر مقید به این هست که شخص متضرر اقدام به ضرر نکرده باشد این از این ناحیه نیست که در نصوص قاعده و روایاتی که مستند این قاعده هستند لفظ عدم اقدام ذکر شده باشد و قید شده باشد که حکمی که مکلّف بر آن اقدام نکرده باشد، آن حکم منفی است. تا این‌که ما بحث کنیم اقدام معنایش چی است. بلکه علت این‌که ما اقدام را شرط می‌کنیم، آن این هست که حدیث لا ضرر به تناسبات حکم موضوع محمول هست بر امتنان. یعنی در واقع این حدیث می‌خواهد نسبت به شخص متضرر منت بگذارد. و جایی که خود عبد غرض عقلایی در تحمل ضرر داشته باشد و شارع آن را رفع کرده باشد این خلاف بر امتنان هست. البته آقای صدر توضیح می‌دهند این‌که ما می‌گوییم خلاف امتنان هست، به حسب نظر عرفی سازج خلاف امتنان هست و الا ممکن است به حسب نظر واقعی شارع مقدس مناسب باشد که جلوی این اقدامی که مکلف می‌کند بگیرد. ولی به حسب نظر بدوی عرف سازج این هست که باید جایی که مکلف یک غرضی دارد بین مکلّف و غرضش شارع حائل نشود. مثلاً یک موقعی اگر پدری دارد و با فرزندش می‌گوید من چقدر به تو لطف کردم و امثال اینها، فرض کنید به مکلف بگوید من به تو خیلی لطف کردم نگذاشتم بروی باغ گردش کنی، این جایی که دارد در آن منت می‌گذارد نباید به آن اغراض واقعیه‌ای که مخاطب نسبت به آن اغراض واقعیه خیلی توجه ندارد به آنها توجه بدهد. باید بگوید که مثلاً من به تو پول دادم که بروی باغ گردش کنی. این را اشکال ندارد، ولو باغ رفتن و امثال اینها غرض است، ممکن است به مصلحت طرف هم نباشد ولی همین مقداری که به حسب نظر بدوی همین باغ رفتن ارادة مکلف به او تعلّق گرفته می‌تواند به او بگوید که منّت بگذارد که من به تو اجازه دادم به باغ بروی، جلوی این کارت را نگرفتم.

بعد مرحوم آقای صدر یک توضیحات مفصلی اینجا مطرح می‌کنند، در این مورد که البته آن ضرری که عبد اگر اقدام به او کرده باشد هیچ غرض عقلایی نداشته باشد، یک غرض سفهی داشته باشد، اینجا نه، عرفاً می‌شود شارع جلوگیری از رسیدن به آن غرض سفهی را منت بگذارد. اما اگر غرض، غرض عقلایی باشد این در بعضی موارد این می‌شود منت گذاشت، در بعضی موارد نمی‌شود منت گذاشت و جایی که غرضش به خود شیء ضرری تعلّق گرفته یا به علتش تعلّق گرفته، معلولش تعلّق گرفته یک بحث مفصلی را اینجا ایشان دارند که وارد آن بحث شدند.

آقای آسید کاظم حائری در حاشیه ماحصل بحث آقای صدر را اینجوری خلاصه کردند. خلاصة آقای حائری را می‌خوانم و بعد بحث را که ایشان کردند را دنبال می‌کنیم. آقای حائری دارند: «و حاصل الحلّ: أنّه في باب الإجناب تكون رغبة الشخص متعلّقة بالعلّة و هي الإجناب، لا بالمعلول الضرري و هو الغسل، و الرغبة لا تسري من العلة إلى المعلول، و إنّما تسري من المعلول إلى العلة بنكتة المقدّميّة» یعنی یک موقعی اگر من علاقة به معلول داشته باشم، علاقة به معلول باعث می‌شود که بروم دنبال علتش و به علتش هم علاقه‌مند باشم. ولی اگر علاقه‌ای به علت داشته باشم، علاقة به علت لازمه‌اش این نیست که حتماً به معلولش هم علاقه داشته باشم. ممکن است من به علت علاقه‌مند باشم ولی معلول مورد علاقة من نباشد. هرچند همینجوری معلول خودبخود حاصل می‌شود. این شبیه همان بحثی است که من عرض کردم که ما در واقع جایی که علاقه‌مان به علت تعلّق می‌گیرد، تحقق معلول معلوم من هست. ولی مقصود من نیست. متعلّق غرض من نیست. اگر این معلول تحقق پیدا نمی‌کرد، خیلی هم خوشحال می‌شدم، ولی با این حال من آن علت را محقق می‌کردم به خاطر این‌که من دنبال علت نرفتم به جهت این‌که این معلول بر آن مترتب می‌شود. علت فی نفسه متعلّق غرض من هست. اما در جایی که من علاقه‌ام به معلول تعلّق گرفته، چون معلول بدون علت تحقق پیدا نمی‌کند، برای تحقق معلول باید علت تحقق پیدا کند، علت مقدمة تحقق معلول هست، اراده‌ای که به ذی المقدمه هست به تبع ارادة مقدمه را به دنبال می‌آورد. پس بنابراین اگر من جایی یک کاری می‌خواهم بکنم، این کار یک علتی دارد، برای رسیدن به این کار باید یک راهی را طی بکنم. این کاری که من اراده‌اش کردم باعث می‌شود نسبت به علتش هم ارادة تعلّق بگیرد بالتبع. ارادة تبعی به علت شیء تعلّق می‌گیرد. ولی ارادة تبعی از علّت به معلولش تعلّق پیدا نمی‌کند. در بحث غسل، اجناب علت هست برای تحقق وجوب غسل. حالا بفرمایید وجوب غسل یا به تحقق غسل ضرری، هر کدام تعبیر کنید خیلی مهم نیست. شخصی که خودش را عمداً جنب می‌کند، و اراده‌اش به اجناب تعلّق گرفته است و غرضی در اجناب دارد، تعلّق غرض به اجناب بالتبع تعلّق غرض به غسل را به دنبال ندارد.

«إذن فالغسل غير مرغوب فيه» وقتی غیر مرغوب فیه بود «و يكون رفعه بـ(لا ضرر) امتنانيّا» وجوب غسل که ضرری هست آن‌که شارع این وجوب را برطرف کند امتنانی است چون جلوی مراد مکلّف را شارع نگرفته، این مراد مکلّف به وجوب غسل نبوده است.

«أو قل: إنّ إبطال الشريعة للمعلول لا يوجب بطلان ما هو المطلوب بالذات و هو العلّة، كي تلزم مخالفة الامتنان» این‌که شارع معلول را باطل کرده، یعنی آن چیزی که مطلوب بالذات هست، به علت هست این را باطل نمی‌کند، «كي تلزم مخالفة الامتنان». شارع مقدس گفته ضرر باطل هست. خب ضرر باطل باشد این باعث نمی‌شود علتش باطل باشد. مطلوب بالذات من آن علت هست یعنی اجناب هست و آن اجناب را باطل نمی‌کند.

«أمّا في باب المعاملة الغبنيّة فالإقدام مباشرة كان إقداما على نفس الأمر الضرري و هو اللزوم» در باب معاملة غبنیه اقدام، اقدام بر نفس امر ضرری هست «و هو اللزوم، فهو الأمر المرغوب فيه بالذات من قبل الشخص و لا امتنان في رفعه». این بیانی هست که اینجا مطرح فرمودند. بعد ایشان اشکال می‌فرمایند. اشکال می‌فرمایند که این نکته درست نیست. ایشان می‌فرمایند که آن چیزی که در معاملات هست، مشتری مغبون، غرضش تعلّق گرفته است به این‌که این معامله تحقق پیدا کند. و این معامله از طرف بایع لازم باشد. چون اگر بایع بتواند معامله‌اش را به هم بزند مشتری مغبون آن هدفی که دارد نمی‌رسد. مشتری مغبون به این‌که بایع بتواند معامله را به هم بزند این با غرضش ناسازگار هست. ولیکن رغبت ندارد که حتماً معامله را بر علیه خودش لازم باشد. لزوم عقد از طرف خود مشتری ما دو تا لزوم داریم. یک لزوم از طرف بایعی که غابن هست، یک لزوم از طرف مشتری مغبون. لزوم از طرف مشتری مغبون متعلّق غرض مغبون نیست و آن چیزی که اینجا مهم هست، آن این هست که ما می‌خواهیم بگوییم که مشتری مغبون خیار نداشته باشد. لزوم از طرف مشتری مغبون هست که ضرر را بر مغبون ایجاد می‌کند. چون مشتری معامله‌اش لازم هست و نمی‌تواند معامله را به هم بزند این ایجاد ضرر کرده. حالا این‌که بایع بتواند معامله را به هم بزند، نتواند معامله را به هم بزند آن خیلی در این بحث دخالت ندارد. ولو این دو تا لزوم‌ها هم ملازم باشند. «و إنّما أقدم» ایشان می‌گوید که چرا اقدام کرده است به لزوم از طرف خودش؟

«و إنّما أقدم على هذا اللزوم من باب أنّ اللزوم من هذا الطرف و اللزوم من ذاك الطرف متلازمان، و الرغبة لا تسري من أحد المتلازمين إلى الآخر، فإنّ الرغبة لا تسري من شي‏ء إلى شي‏ء آخر بالتبع، إلّا بنكتة المقدّميّة، فتسري الرغبة من أحد المتلازمين إلى علّته، و لا تسري إلى ملازمه ابتداء و لا بواسطة العلّة، لأنّ سريانه إلى الملازم الآخر بواسطة العلّة يعني سريان الرغبة من العلّة إلى المعلول، و قد قلنا: إنّ هذا لا يكون، أو قل: إنّ إبطال الشريعة لأحد المتلازمين لا يوجب بطلان المتلازم الآخر، فإذا كان المطلوب بالذات هو المتلازم الآخر لم يكن إبطال المتلازم الأوّل خلاف الامتنان، و على أيّة حال فمن الواضح أنّ جريان (لا ضرر) في المقام لرفع اللزوم من طرف المغبون امتناني» این‌که لا ضرر در اینجا جاری بشود و بگوید که شخص مغبون لازم نیست به این معامله پایبند باشد، امتنانی است، منت بر این هست، چون غرضش تعلّق نگرفته بوده که معامله بر علیه خودش لازم باشد.

«فإذا كان السبب في اشتراط قاعدة (لا ضرر) بعدم الإقدام على الضرر هو امتنانيّة القاعدة، فهذا لا يوجب عدم جريان (لا ضرر) في المقام.»

بعد آقای حائری با بیان دیگری می‌خواهند این مطلب را تمام کنند. اینجا یک نکته‌ای را عرض می‌کنم بقیة بحث را به جلسة آینده ادامه بدهم. نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این هست که ما اگر این نگاهی که ما در این مسئله کرده بودیم، سبک بحث ما متفاوت بود از سبک بحث مرحوم آقای صدر. یک موقعی ما این‌که مقصود چرا لا ضرر نمی‌خواهد شخص جلوی رسیدن شخص به مقصودش را برساند، قاعدة لا ضرر باعث نمی‌شود که مکلّف به مقصودش نرسد. این را چجوری توجیه می‌کنیم؟ یک بیان این هست که لا ضرر در جایی که یک شخصی یک شیءای را قصد می‌کند، یک شیءای را به گردن می‌گیرد، یک شیءای را ملزم می‌شود، آن را نمی‌گیرد. جایی که الزام شیء مستقیم از طرف شارع می‌آید ناظر به آن است. ولی جایی که الزام اوّل خود مکلّف شیء را به عهده می‌گیرد، به تبع آن شارع آن را الزام کرده، آن را لا ضرر ناظر به آن نیست و اگر حدوثاً یک بیان این بود که ما عرض می‌کردیم، یک شخصی اگر حدوثا یک چیزی را به گردن بگیرد، ولو بعداً هم پشیمان بشود این‌که شخص ملزم هست به آن چیزی که ابتداءً به عهده گرفته، موضوعی را که بر خودش قرار داده و التزام نفسی که پایبند بوده، باید به آن پایبند باشد، لا ضرر ناظر به نفی این التزامات نیست. بلکه ناظر به آن چیزی هست که خود شارع الزام کرده. و الا التزاماتی که مکلّف خودش، خودش را به آن ملتزم کرده ناظر به آن نیست. این یک بیان هست.

یک بیان دیگر این باشد که علتی که شارع نمی‌خواهد جلوی رسیدن شخص به اهدافش را بگیرد امتنانی بودن هست که در جلسات قبل گاهی اوقات به این نکته هم اشاره می‌کردیم. اگر امتنانی بودن را مطرح کنیم همین بحث‌هایی که آقای حائری مطرح می‌کردند مطرح می‌شود. ولی اگر تقریب، تقریبی که در این جلسه اشاره کردم ذکر بکنید مسیر بحث با مسیری که آقای حائری و آقای صدر دنبال کردند متفاوت می‌شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان